هو العلیم

امیر المؤمنین علیه السلام آینه تمام نمای حضرت حق

شرح دعای افتتاح ـ مجلس دهم

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس الله سرّه

أعوذُ بِاللَه مِن الشَّيطان الرَّجيم

بسم اللَه الرّحمَن الرّحيم

و صَلَّى اللَه عَلىٰ محمّد و آلِه الطّاهرين

و لعنةُ اللَه عَلىٰ أعدائِهم أجمعين مِن الآنَ إلىٰ قيام يوم الدّين

اللَهمَّ و صَلِّ عَلىٰ عَلِيٍّ أميرالمؤمنين و وَصيِّ رَسولِ رَبِّ العالَمينَ، عَبدِكَ و وَليِّكَ و أخي رَسولِكَ و حُجَّتِكَ عَلىٰ خَلقِكَ و آيتِكَ الكُبرىٰ و النَّبَإِ العَظيم.[1]

«بار پروردگارا! رحمت خود را بفرست بر علی که امیرمؤمنین و وصیّ رسول ربّ العالمین است، و بنده و ولیّت و برادر پیغمبرت و حجّتت بر تمام خلق و بزرگ‌ترین آیت تو و خبر بزرگ!»

معنای لقب «امیرالمؤمنین» و «وصی»

امیر: یعنی حاکم؛ أمَرَ: أی حَکَمَ؛ امیرالمؤمنین: یعنی حاکم، صاحب أمر، صاحب فرمان و صاحب اختیار بر مؤمنین. و این لقبی است که پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام دادند، و همه بعد از غدیر خم حضرت را به امیرالمؤمنین یاد می‌کردند،[2] و با آن حضرت هم به امارت، بیعت کردند؛ امارت: یعنی حکومت بر مؤمنین. از جمله افرادی که آمدند و با آن حضرت بر همین امارت بیعت کردند، عُمَر و ابابکر و چند نفر دیگر بودند که اینها با همدیگر آمدند و بیعت کردند.[3]

بریدهٔ أسلَمی می‌گوید:

من بعد از رحلت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم در مدینه نبودم، در شام بودم. وقتی آمدم و دیدم که ابوبکر بالای منبر است و جماعتی هم در مسجد، خیلی تعجّب کردم! وارد مسجد شدم و گفتم: پس علی کجاست؟! گفتند: علی نیست!

گفتم: چرا ابوبکر رفته است بالای منبر؟! گفتند: خلیفهٔ مسلمین است! گفتم: چگونه خلیفهٔ مسلمین

---

[1] *الإقبال*، ج ۱، ص ۱٤۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون معنای لقب امیرالمؤمنین و انحصار آن در حضرت علی علیه السّلام رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۸، ص ۱۰۷.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون بیعت ابابکر و عمر با امیرالمؤمنین علیه السّلام در روز غدیر خم رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۸، ص ۹٤.

است؟! گفتند: بله، قضایا چنین و چنان شد و این خلیفهٔ مسلمین است!
گفتم: مگر شما نبودید که رفتید با علی به امارت بیعت کردید؟! من خودم در آن خیمه بودم که شما با علی به امارت بیعت کردید و گفتید: «السّلام علیک یا أمیر المؤمنین!» ای ابابکر و عمر و پنج نفر دیگر، شما هفت نفر با هم آمدید بیعت کردید!
گفتند: آن قضایا گذشت، و قضایای دیگری واقع شد؛ عالَم بر اساس حوادث است، یک حادثهٔ جدیدی پیدا شد!
گفتم: چه حادثه‌ای پیدا شد؟ قَسم به خدا، شما در مقابل پروردگار خیانت و جنایت کردید! رفتید در مقابل رسول خدا با امیرالمؤمنین بیعت کردید، بعد می‌گویید: «حدَثَ حادِثٌ و وَقَعَ واقِعٌ!»
خلاصه، من را زدند و از مسجد بیرون کردند.
این روایت را سنّی‌ها نقل می‌کنند و در تواریخ اهل تسنّن ذکر شده است.[1]
وصیٌ رَسولِ رَبِّ العالَمین؛ «خدایا درود خود را بفرست بر علی که امیرالمؤمنین و وصیّ رسول ربّ العالمین است.»
وصی به آن کسی می‌گویند که بعد از انسان به وصایت و سفارش او، متکفّل امور انسان شود.

اگر نظر آقایان باشد ما پنج سال پیش، در آن سال اوّلی که در ماه مبارک رمضان بنا بود از ولایت صحبت کنیم، چند مطلب را مفصّل بیان کردیم؛ یکی اخوّت حضرت بود و یکی راجع به وصایت امیرالمؤمنین علیه السّلام. شاید هفت، هشت و یا ده جلسه با طرق مختلف، روایاتی که در این‌باره از شیعه و سنّی نقل شده است: «وَصیُّ رَسولِ اللّه، سَیّدُ الوَصیّین، سَیّدُ الأوصیاء، خاتَمُ الوَصیّین، خاتمُ الأوصیاء» که پیغمبر آن حضرت را به عناوین مختلف و در موارد مختلفی به عنوان وصی یاد کردند، و همچنین در خصوص فقراتی که به آن حضرت وصیت کردند، مفصّل صحبت کردیم. و بنده این مطالب را که بیش از هفتاد، هشتاد صفحه است، نوشته‌ام.[2]

تقدّم مقام عبودیّت بر مقام ولایت

عَبدِكَ و وَلیِّكَ؛ «او بندهٔ تو و ولیّ تو است.»

اینجا عبد بر مقام ولایت مقدّم شده است، همان‌طور که آنجا فرمودند: «مُحَمَّدٍ عَبدِکَ و رَسولِک.»

آنجا مقام عبودیّت مقدّم بر رسالت بود، اینجا مقام عبودیّت آن حضرت مقدّم بر ولایت است؛ یعنی اوّل عبودیّت است و بعد ولایت.

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون روایت بریدهٔ أسلمی و ایراد او بر خلافت ابابکر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۸، ص ۱۱۱ ـ ۱۱٤.
[2] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون وصایت امیرالمؤمنین از جانب رسول خدا صلوات الله علیهما رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۲۰۳ ـ ۲۷۵.

عَبدِکَ: معنای عبد را سابقاً بیان کردیم. و وَلِیّک: ولیّ تو؛ ولیّ تو: یعنی صاحب اختیار از طرف تو و نافذ الأمر در تمام عالم وجود به اراده و اختیار تو. این می‌شود ولی، که لازمهٔ مقام عبودیّت است. عبودیّت: یعنی فناء مطلق؛ و لازمهٔ فناء مطلق، تجلّی تمام انوار پروردگار است؛ و لازمهٔ تجلّی انوار خدا، افاضهٔ فیض است بر عالم وجود، از ناحیهٔ قلب ولیّ خدا.

عَبدی أطِعنی حَتّی أجعَلَکَ مِثلی (أو: مَثَلی)؛[1] «ای بندهٔ من، تو مرا اطاعت کن تا من تو را مِثل خودم قرار بدهم (یا: مَثَل خود قرار بدهم)!»

یعنی به عنوان نمونه و مثالِ خود قرار داد. و این در اثر همان تزکیه و تهذیب و صفای قلب می‌شود، که دیگر در شخص شائبه‌ای از خودنمایی نیست و خدانمای محض می‌شود، و لازمهٔ مثال خدا و خدانمای محض شدن، طلوع انوار پروردگار در دل است، و آن انوار، انوار تخیّلی و توهّمی نیست؛ بلکه انوار وجودیِ مطلق است که به نحو تجرّد و بساطت، در دل طلوع می‌کند و از آن دل بر تمام عالم وجود افاضهٔ وجود می‌شود.

تَجَلّی لِیَ المَحبوبُ فی[2] کُلِّ وِجهَةٍ ❊❊❊ و شاهَدتُهُ فی کُلِّ مَعنیً و صورَةٍ[3]

«محبوب برای من از هر وجهه‌ای تجلّی کرد و من او را در هر معنیٰ و صورتی مشاهده کردم.»

این را می‌گویند ولایت کلّیهٔ مطلقه، که این مقام از مقامات امیرالمؤمنین علیه السّلام است.

عهد اخوّت پیغمبر با امیرالمؤمنین علیهما السّلام در مکّه و در مدینه

و أخی رَسولِک؛ «و برادر پیغمبر تو.»

پیغمبر دو مرتبه با امیرالمؤمنین علیهما السّلام عهد اخوّت بستند؛ یکی در مکّه و یکی در مدینه.[4] و راجع به اخوّت هم در همان ماه رمضان مفصّل صحبت کردیم و آن مطالب هم نوشته شده است.[5] در اخوّت امیرالمؤمنین هیچ جای شک و شبهه‌ای نیست و این حدیث، حدیث متواتر است که هیچ‌کس انکار اخوّت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر! هیچ‌کس! حتّی ابوبکر هم انکار نکرد.

وقتی که پیغمبر صلّی اللَه علیه و آله و سلّم بین مهاجر و انصار در مدینه عقد اخوّت بستند، ابوبکر را با عمر، عثمان را با عبدالرّحمن بن عوف، و سلمان را با ابوذر برادر کردند؛ همهٔ اینها از اتّحاد افق است! تمام مهاجر و انصار با هم برادر شدند ولی برای امیرالمؤمنین علیه السّلام برادری معیّن نکردند، تا اینکه تمام شد و عقدهای اخوّت بسته شد، و امیرالمؤمنین هم متأثّر شدند که پیغمبر برای من برادری معیّن

---

[1] *مشارق أنوار الیقین*، ص ۱۰٤، با قدری اختلاف.

[2] خ ل: عن.

[3] *الجوهرة المضیئة*، ج ۲، ص ۲۷۸.

[4] *الإستیعاب*، ج ۳، ص ۱۰۹۸؛ *أسد الغابة*، ج ۳، ص ۵۸۸.

[5] رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۸٤.

نکردند.

یک روز امیرالمؤمنین علیه السّلام در بین راهی خوابیده بودند و گرد و غبار هم آمده و به صورت امیرالمؤمنین نشسته بود، پیغمبر سراغ امیرالمؤمنین آمدند، با پا زدند و فرمودند: «علی برخیز! برخیز! یا أباتُراب چرا اینجا خوابیده‌ای؟!» حضرت برخاستند، پیغمبر فرمودند: «یا علی، من تو را برای خود گذاشتم؛ أنتَ أخی فی الدُّنیا و الآخِرَة.»[1] و با آن حضرت عقد اخوّت بستند.

بعد از رحلت حضرت رسول خدا صلّی اللَه علیه و آله و سلّم که امیرالمؤمنین را به مسجد آوردند و آن قضایا اتّفاق افتاد، امیرالمؤمنین علیه السّلام با ابوبکر بیعت نکردند، و عمر گفت: «اگر تو بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم!» حضرت فرمودند: «بنابراین گردن بندهٔ خدا و برادر رسول خدا را می‌زنی.»

عمر گفت: «عبودیّتت را نسبت به خدا قبول داریم، امّا اُخوّتت را نسبت به رسول خدا نه!»[2]

و همهٔ شیعه و سنّی نوشته‌اند که هیچ‌کس انکار اخوّت امیرالمؤمنین را نکرد جز عمر، درحالتی‌که مانند آفتاب روشن بود[3] و پیغمبر فرمودند که: «انکار اخوّت تو را نمی‌کند مگر شخص مجاحد!» یعنی: منکر و کافر.

حجّیت امیرالمؤمنین بر جمیع خلایق

و حُجَّتِكَ عَلیٰ خَلقِك؛ «و امیرالمؤمنین حجّت توست بر تمام خلق.»

آنچه را قابل احتجاج است، حجّت می‌گویند؛ مثلاً انسان را برای محاکمه می‌آورند در محکمه و می‌گویند: حجّت و دلیل خودت را بگو، که چرا این کار را کردی؟! به دلیلی که انسان می‌آورد، حجّت می‌گویند. أعمال افراد بشر با أعمال امیرالمؤمنین تطبیق داده می‌شود و در روز قیامت خدا به أعمال امیرالمؤمنین احتجاج می‌کند؛[4] یعنی بر اساس فرمان ولایت و أعمال امیرالمؤمنین مؤاخذه می‌کند.

برای شما حجّت قرار دادم: یعنی امر او امر من، و نهی او نهی من است. پادشاهی که مسافرت می‌کند یک نفر را جای خودش می‌گذارد و می‌گوید که امر او امر من و فرمانش هم فرمان من است، من که برگردم مطابق فرمان این از شما مؤاخذه می‌کنم؛ این را می‌گویند: حجّت.

حجّت الهی: یعنی آن کسی که خدای علیّ أعلیٰ فرمان او را فرمان خود، امر او را امر خود، و نهی او را نهی خود قرار داده است. این حجّت است از طرف پروردگار، و لذا امر و نهی و افعال او حجّت است،

---

[1] *کشف الغمّة*، ج ۱، ص ۳۲۷؛ *بحار الأنوار*، ج ۳۸، ص ۳٤۷؛ *تفسیر نور الثقلین*، ج ۳، ص ٦۲٤.

[2] *الإمامة و السیاسة*، ج ۱، ص ۳۰.

[3] جهت اطّلاع بیشتر پیرامون انکار عمر نسبت به اخوّت امیرالمؤمنین با رسول الله صلوات الله علیهما رجوع شود به *امام شناسی*، ج ۲، ص ۱۹۸.

[4] رجوع شود به *معاد شناسی*، ج ۸، ص ۱۷۲؛ *أنوار الملکوت*، ج ۲، ص ۱۳۸.

این می‌شود حجّت و خداوند بر بندگان خود به اوامر آن حجّت، احتجاج می‌کند، و هر عملی که مردم در پیشگاه پروردگار انجام بدهند، اگر با آن عمل حجّت تطبیق کند آزادند و اگر نه، گرفتار؛ چون حجّت است دیگر! حجّت: یعنی آن چیزی که انسان با او بتواند احتجاج کند.

أمیرالمؤمنین آینهٔ تمام‌نمای حضرت حق

و آیَتِك الکُبریٰ؛ «آیت بزرگ تو و بزرگ‌ترین آیت توست!»

آیه: یعنی نشانه و علامت؛ علی یک آینه‌ای است که تو را نشان می‌دهد، همهٔ وجود تو را نشان می‌دهد، نه فقط یک صفت و یک اسم.

تمام موجودات خدا را نشان می‌دهند، ولیکن در سعه و دید و مقدارِ نشان دادن فرق می‌کنند؛ یک آینه کوچک و یکی بزرگ است، یکی مربّع و یکی مستطیل و یکی لوزی است، یک آینه زرد و یکی قرمز و یکی سبز است، یکی تیره است، یکی پشتش زنگ زده و جیوه‌اش ریخته. همهٔ این آینه‌ها مختلف هستند، ولی یک آینهٔ تمام قد است که می‌گویند آینهٔ تمام‌نما، و تمام بدن انسان را نشان می‌دهد، و رنگ این آینه هم در نهایت لطافت است و هیچ زردی و قرمزی و سبزی ندارد، واقعیّت را نشان می‌دهد، نه اینکه تنها جلوی انسان بلکه تمام اطراف اعمّ از جلو و عقب و پهلوهای انسان را نشان می‌دهد، و این آینه نه تنها جسم را نشان می‌دهد بلکه روح و مغز و عقل را هم نشان می‌دهد! این یک آینهٔ عجیبی است! امیرالمؤمنین چنین آیه‌ای برای خدا است.

ظهور نور وجود اجمالاً در پیغمبر و تفصیلاً در امیرالمؤمنین صلوات اللَه علیهما

«الکبری» مؤنث است؛ چون «آیتک» مؤنث است. می‌گوید: «آیتک الکبری»؛ آیهٔ اکبر هم می‌گویند. یعنی علی بن أبی‌طالب بزرگ‌ترین نشان‌دهندهٔ تو در میان عوالم است، البتّه بعد از پیغمبر! پیغمبر جنبهٔ استادی دارد و امیرالمؤمنین علیه السّلام از پیغمبر می‌گیرد و نشان می‌دهد.

اگر کسی خیال کند که امیرالمؤمنین از پیغمبر بالاتر است ـ کما اینکه بعضی از درویش‌ها تصریح به همین حرف می‌کنند ـ این حرفِ خیلی غلطی است؛ امیرالمؤمنین علیه السّلام شاگرد پیغمبر و بندهٔ پیغمبر است،[1] و بین مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین خیلی تفاوت است! در روز قیامت پیغمبر در آن پلّهٔ بالاست، امیرالمؤمنین یک پلّه پایین‌تر؛ پیغمبر مقام اجمال دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل. آنچه امیرالمؤمنین دارد از پیغمبر دارد، نور وجود از مقام عِماء و مقام فناء، که همان ذات مقدّس پیغمبر و اسم اعظم خداست، تجلّی کرد و اوّلین تجلّی در آینهٔ قلب امیرالمؤمنین شد، و آینهٔ قلب امیرالمؤمنین تفصیلی است و جزئیات را نشان می‌دهد، و آینهٔ قلب پیغمبر کلّی است و از آن کلّی، نور به این آینهٔ تمام‌نمای

---

[1] *الکافی*، ج ۱، ص ۸۹:
«عن أبی‌عبدالله علیه السّلام، قال: جاءَ حِبرٌ من الأحبارِ إلی أمیرالمؤمنین علیه السّلام ... فقال: یا أمیرَالمؤمنینَ، أ فَنَبیٌّ أنت؟ فقال: "وَیلَک! أنا عبدٌ مِن عبیدِ محمّدٍ صلّی الله علیه و آله و سلّم."»

جزئیاتِ عالم کائنات سرایت می‌کند، و تا او نباشد این نیست.[1] اینها دیگر خصوصیاتی است که اگر بخواهیم بیان کنیم خیلی طول می‌کشد.

یعنی اگر پیغمبر نبودند، امیرالمؤمنین هم نبود؛ امّا عکس آن درست نیست، یعنی اگر امیرالمؤمنین نبودند باز پیغمبر بود. چون پیغمبر حجاب اقرب است و امیرالمؤمنین حجاب بعد از حجاب.

می‌گویند: این تلسکوپ‌هایی که با آنها ستاره‌ها را می‌بینند، اوّل یک ذرّه‌بین کوچکی دارد که در او ستاره‌ها دیده نمی‌شود؛ از آن ذرّه‌بین نور می‌افتد در یک ذرّه‌بین بزرگ که در آن می‌بینند. ولو اینکه در آن ذرّه‌بین کوچک ستاره دیده نمی‌شود، ولی واسطه برای نور و فیض است و تا او نباشد در آن ذرّه‌بین بزرگ دیده نمی‌شود؛ او حکم معدن و مبدأ دارد، او می‌گیرد و به این ذرّه‌بین بزرگ می‌دهد و انسان می‌بیند. پیغمبر در مقام اجمال از خدا می‌گرفتند و به امیرالمؤمنین می‌دادند و او بیان می‌کرد.

رسول خدا هیچ وقت خطبه نمی‌خواند؛ در تمام مدّت عمر، خطبه‌هایی که پیغمبر خواندند چندتا بیشتر نیست و همه کوتاه و کم، در حدود دو، سه خط است. امّا امیرالمؤمنین اهل بیان بودند و خطبه‌های یک ساعته می‌خواندند؛ *نهج البلاغه* خطبه‌های آن حضرت است. پیغمبر می‌داد و او می‌گرفت و بیان می‌کرد.

پیغمبر در تمام مدّت عمر شمشیر به روی کسی نکشید، امّا امیرالمؤمنین شمشیر از دستش نیفتاد؛ نه اینکه پیغمبر نمی‌کُشت، تمام این کشتارها کشتار پیغمبر است، امّا در تمام غزوات، امیرالمؤمنین با پیغمبر بود و علی دست پیغمبر بود! نظر پیغمبر و امر پیغمبر بود! این‌گونه پیغمبر مقام جمع دارد و امیرالمؤمنین مقام تفصیل؛ پیغمبر سرچشمه است و امیرالمؤمنین نهر جاری. این نهر جاری از سرچشمه پیدا می‌شود؛ نهر جاری است و تمام دنیاها را پُر از آب کرده، امّا از آن مبدأ است! امیرالمؤمنین به قلب پیغمبر توجّه می‌کند، آن وقت دریای علوم از قلب او سر می‌زند و فوران می‌کند و می‌جوشد.

افاضهٔ علوم جبرائیل از امیرالمؤمنین

روایات متواتر از شیعه و سنّی داریم که حضرت فرمودند:

پیغمبر به امیرالمؤمنین علیه السّلام هزار در از علم آموخت که از هر دری هزار باب از علم منفتح می‌شد.[2]

این فقط تعبیر است، نه اینکه هزار تا بوده؛ هزار تا چیست؟! قلب پیغمبر مبدأ تراوش علم است و آن‌وقت به قلب امیرالمؤمنین می‌افتد و تفصیل می‌شود؛ هر آنچه از علوم که شما فرض کنید اینجاست! آن‌وقت اگر جبرائیل هم بخواهد علم یاد بگیرد باید بیاید از امیرالمؤمنین یاد بگیرد؛ چون مقام پیغمبر و امیرالمؤمنین از جبرائیل بالاتر است و جبرائیل فقط واسطهٔ فیض است، و مقام علم را از حقیقت پیغمبر

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به *امام شناسی*، ج ٤، ص ١٦٨.

[2] *بصائر الدرجات*، ج ١، ص ٣٠٢:

«عن أبی‌عبدالله علیه‌السّلام، قال: "عَلَّمَ رسولُ‌الله صلّی الله علیه و آله و سلّم عَلیًّا علیه‌السّلامُ ألفَ بابٍ، فَفُتِحَ له مِن کلِّ بابٍ ألفُ باب."»

به قلب پیغمبر می‌رساند. مثل اینکه شما کناری نشستید و با خودتان تصوّر می‌کنید، تفکّر می‌کنید، یک چیزهایی در نظر می‌آورید، حدیث نفس می‌کنید، یک مسئلهٔ فکری حل می‌کنید، و آنچه را که در نفس شما از قوّهٔ کشف مجهولات است، تفصیل می‌دهید و نسبت به آن مسئله، قوّه‌ای إعمال می‌کنید تا آن مسئله از مقام حقیقت، روشن شود و آن مجهول حل شود؛ آن واسطهٔ بر قلب مبارک پیغمبر، جبرائیل است.

آن‌وقت امیرالمؤمنین علیه السّلام آیه است، پیغمبر هم آیه است امّا آیه‌ای که هیچ‌کسی او را نمی‌تواند ببیند مگر امیرالمؤمنین! مگر رسیدن به مقام پیغمبر کار آسانی است؟! مگر همه پیغمبر را می‌شناسند؟!

پیغمبر عهده‌دار تنزیل قرآن و امیرالمؤمنین عهده‌دار تأویل قرآن

پیغمبر مقام تنزیل قرآن است؛ یعنی به تمام افراد می‌گوید: «ای مردم، به قرآن ایمان بیاورید و به من هم ایمان بیاورید!» همه می‌گویند: چشم! ولی کجا پیغمبر را می‌شناسند؟! هر کس بگوید ایمان آوردم، پیغمبر قبول می‌کند، و لو اینکه در باطن منافق باشد؛ چون کار پیغمبر بر این اساس است. امّا پیغمبر را نمی‌شناسد مگر امیرالمؤمنین![1] او پیغمبر را می‌شناسد و آن حقایقی که از پیغمبر ظهور می‌کند، به‌واسطهٔ امیرالمؤمنین تفصیل می‌شود، او منافق را می‌شناسد و جدا می‌کند[2]، ولی پیغمبر جدا نمی‌کند؛ چون وظیفهٔ پیغمبر نیست، بلکه وظیفهٔ امیرالمؤمنین است. ولایت مثل محک است که هرجا بخورد جدا می‌کند.

پیغمبر اکرم صلّی اللَه علیه و آله و سلّم فرمودند:

یا علیُّ، أنا قاتَلتُ عَلَی التَّنزیل، و أنتَ تُقاتِلُهُم عَلَی التَّأویل.[3] و[4] اینجا دیگر بحث‌ها و مطالب خیلی مفصّلی

---

[1] *روضة المتقین*، ج ۱۳، ص ۲۷۳:

«قال رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم لِعَلیٍّ بن أبی‌طالب علیه السّلام: "یا علیُّ، لا یَعرِفُ اللهَ تعالی إلّا أنا و أنت، و لا یَعرِفُنی إلّا اللهُ و أنت، و لا یَعرِفُک إلّا اللهُ و أنا."»

"حضرت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: «ای علی، خداوند تبارک و تعالیٰ را نمی‌شناسد مگر من و تو، و مرا نمی‌شناسد مگر خدا و تو، و تو را نمی‌شناسد مگر من و خدا.»" (محقّق)

[2] *تفسیر فرات الکوفی*، ص ۱۸۱:

«[قال] رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: " ... لولاک لَمْ یُعرَف حِزبُ الله، و بک یُعرَف عدوُّ الله."»

"رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم به امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمودند: «اگر تو نبودی، حزب خدا شناخته نمی‌شد! و به‌واسطهٔ تو، دشمن خدا شناخته می‌شود.»" (محقّق)

[3] *ریاض الأبرار*، ج ۳، ص ۲۰۰، با قدری اختلاف. *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۹۲:

«من با این مردم مشرک برای اصل پذیرش قرآن کارزار نمودم، و تو برای پذیرش مُفاد و مقصود از قرآن کارزار می‌کنی.»

[4] *نور ملکوت قرآن*، ج ۳، ص ۳۹۱، تعلیقه ۲:

«در *بحار الأنوار*، طبع کمپانی، ج ۸، ص ٤٥٥ و ٤٥٦، روایات مستفیضه‌ای را به این مضمون نقل نموده؛ و در *غایة المرام*، ص

است که تنزیل چیست؟ تأویل چیست؟ حقیقت قرآن چیست؟ ظاهرش چیست؟ امیرالمؤمنین تکفّل چه قسم از این علوم تفصیلی را داشتند؟ پیغمبر متکفّل چه امری بود؟

وصول امیرالمؤمنین به بالاترین درجات عالیه، با حفظ مقام عبودیّت و شاگردی پیغمبر

اجمالاً اینکه امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است و اگر کسی بگوید که امیرالمؤمنین شاگرد پیغمبر است، امیرالمؤمنین خیلی خوشش می‌آید! ولی بعضی‌ها نمی‌فهمند و مقام امیرالمؤمنین را بالاتر می‌برند و می‌گویند:

علی آن کسی است که وقتی پیغمبر خواست بت‌ها را از خانهٔ خدا بریزد، ایستاد و گفت: «یا علی، بیا روی شانهٔ من بایست!» امیرالمؤمنین رفت روی شانهٔ پیغمبر و پای خود را گذاشت روی مُهر نبوّت؛ پس مُهر نبوّت زیر پای علی است! این است مقام علی!

این هم استدلال است؟! پس آیا موقعی که انسان بچّهٔ کوچکش را هم بغل می‌کند، درجهٔ بچّه بالاتر است؟! پیغمبر ایستاده و می‌گوید: «من ستونم! علی، بیا روی شانهٔ من، و بت‌ها را برو بشکن!» یعنی قِوام تو به من است، قوام این کعبه به من است و قوام این شکستن‌ها به من است! پیغمبر علیِ خود را بلند کردند و معرفی کردند که من معرِّف هستم و او معرَّف!

آقا خدا نکند که مطلب انسان بیفتد به دست و فکر خودش؛ یعنی ریسمانش با حقایق بریده شود، آن‌وقت او دیگر می‌بافد! هرچه هست از شَطَحات، طامات و چرندیات می‌بافد این‌قدر از این مزخرفات در فکر انسان وجود دارد!

خود امیرالمؤمنین می‌گوید:

من مثل کرّه شتر دنبال پیغمبر می‌دویدم و از علوم او استفاده می‌کردم، و هر روز بر من یک باب علمی به وسیلهٔ آن پیغمبر گشوده می‌شد.[1]

حال تو می‌گویی که علی از او بالاتر است! غلط است دیگر. وقتی انسان می‌خواهد کسی را مدح کند، نباید آن‌قدر مدح کند که آن مدح تنقیص او باشد! اگر ما امیرالمؤمنین را به بالاتر از پیغمبر مدح کنیم، در نتیجه او را ضایع کردیم و شکستیم، تعریف نکردیم بلکه او را تنقیص کردیم.

۳۳، حدیث ۱۰، از طریق عامّه از موفّق بن احمد خوارزمی در ضمن حدیث طویلی ذکر کرده است؛ و علاّمه امینی در *الغدیر*، ج ۷، در پاورقی ص ۱۳۱ گوید:

و با این عبارت و خطاب، معرّفی کرد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را با گفتارش که: "إنَّ فیکُم مَن یُقاتِلُ عَلیٰ تَأویلِ القُرآنِ، کَما قاتَلتُ عَلیٰ تَنزیلِهِ!" قالَ أبوبَکرٍ: "أنا هو یا رَسولَ اللهِ؟" قالَ: "لا!" قالَ عُمَرُ: "أنا هو یا رَسولَ اللهِ؟" قالَ: "لا، و لَکِن خاصِفُ النَّعلِ!" و کانَ أعطیٰ عَلیًّا نَعلَهُ یَخصِفُها.

این حدیث را جمعی از حُفّاظ تخریج کرده‌اند، و همان‌طور که خواهد آمد، حاکم و ذَهَبی و هَیثَمی آن را صحیح شمرده‌اند.»

[1] *نهج البلاغة* (عبده)، ج ۲، ص ۱۵۷:

«و لَقَد کُنتُ أتَّبِعُهُ اتِّباعَ الفَصیلِ أثَرَ أُمِّهِ، یَرفَعُ لی فی کُلِّ یَومٍ مِن أخلاقِهِ عَلَمًا، و یَأمُرُنی بِالِاقتِداءِ بِهِ.»

سابقاً در مدرسهٔ فیضیه که طلبه‌ها می‌آمدند پای درس آقایان و درس می‌خواندند، شیخی بود که بعضی اوقات در کناری بساط پهن می‌کرد و کتاب و... می‌فروخت و بعضی وقت‌ها هم هیچ نمی‌فروخت، و به تمام معنا خُل بود و هیچ سوادی نداشت! همیشه یک دفتر قطور با یک مداد همراهش بود، تا یکی از آقایان می‌رفت منبر و مشغول درس خارج می‌شد، و طلبه‌ها می‌نشستند و صحبت و اشکال می‌کردند، این هم می‌نشست و هرچه را که آن آقا می‌گفت می‌نوشت؛ نه اینکه آن مطالب را بنویسد، بلکه مثل بچّه‌ها که روی صفحه یک چیزی می‌آورند، او هم این صفحه را پُر می‌کرد! و چند تا از این دفترها را همین‌طور پُر کرده داشت. بعضی‌ها که به خودشان می‌افتند، مَثَل نوشته‌شان مَثَل جناب شیخ است که هرچه از زبانشان بیاید می‌گویند.

تمام افراد مؤمنین به ولایت امام متّکی هستند و امام هم به ولایت پیغمبر متّکی است. آن روایت عجیب را که چند روز پیش در منبر خواندم که امیرالمؤمنین می‌فرماید:

پیغمبر به من گفت: «یا علی، برو به مردم بگو: کسی که عاق پدر و مادر باشد، مورد لعنت خداست!» و بعد فرمود: «من و تو پدر این امّت هستیم.»[1]

الآن هم همین‌طور است؛ یعنی الآن هم نور وجود در تمام عالَم از ناحیهٔ مقدّس پروردگار به‌وسیلهٔ پیغمبر است، از پیغمبر هم به قلب امام می‌رسد و از امام به مراتب جزئیّه تا آن عالم مادّه و هیولا می‌رسد، و همه دارند از این طریق فیض می‌گیرند.

و النَّبإِ العَظیم؛ «و او خبر بزرگ است.»

﴿عَمَّ یَتَساءَلُونَ﴾؛[2] «از کجا سؤال می‌کنند؟» ﴿عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ﴾؛[3] «از خبر بزرگ!»

ابن‌نباته می‌گوید:

مردم هرچه سعی کردند که نور علی را خاموش کنند، نشد؛ بلکه یک صیحه به صیحهٔ قیامت اضافه شد![4]

او خواسته همان ﴿ٱلنَّبَإِ ٱلۡعَظِیمِ﴾ را معنا کند. قیامت صیحه‌اش خیلی بزرگ است! در قیامت صداها، جمال‌ها و جلال‌ها هست! قیامت عجیب است؛ بهشت و جهنّم دارد! اینکه یک صیحه بر صیحهٔ قیامت اضافه شد، یعنی وقتی علی را در میان مردم معرفی کردند، همان مُنکِرها مدام خواستند مخفی کنند، ولی مکرّر خودش آمد و ظاهر شد و تمام عالَم را از بهشت و جهنّم پُر کرد. او بهشت مؤمنین و محبّین است

---

[1] *الروضة فی فضائل أمیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب* علیهما السّلام، ابن‌شاذان قمی، ص ۱۳۲.

[2] و[3]. سوره نبأ (۷۸) آیه ۱ ـ ۲.

[3]

[4] *مناقب آل أبی‌طالب*، ج ۲، ص ۳۵۱: «ابن‌نباتة:

نُشِرَت حِلیَةُ قُریشٍ فزادَتهُ ** إلی

صَیحَةِ القیامَةِ فَتُلا»

و جهنّم کافرین و مشرکین. او دو دست دارد، یک دستش آتش است و یک دستش گل؛ به مؤمنین می‌گوید: «بوی گل می‌دهد؛ بفرما بو کن و برو به بهشت!» و به آن آتش می‌گوید: «ای جهنّم، او را در بر بگیر! امیرالمؤمنین یک آدم دلسوزِ لطیف و... نیست ها! قسمت‌کنندهٔ بهشت و جهنّم است.[1]

صفات و خصوصیّات امیرالمؤمنین در بیان حضرت خضر

حضرت خضر صفات امیرالمؤمنین را خوب بیان کرد؛ صبح روز بیست و یکم که فرزندان امیرالمؤمنین از سر خاک برگشته بودند، دیدند که پیرمردی آمد و ایستاد و مشغول سلام به امیرالمؤمنین شد، با آن جملات که می‌گوید: «بر مؤمنین پدر مهربان و بر کافرین به غیظ و سخت بود!»(که این معنای ولایت است.) و بعد هم غایب شد. بعداً که پرسیدند، گفتند: «این حضرت خضر است.»[2] هر کس را

---

[1] *کشف الغمة*، ج ۲، ص ۳۱۰؛ *امام شناسی*، ج ۱، ص ۱۵۰:
«ابوصلت می‌گوید: چون حضرت رضا علیه السّلام از مجلس مأمون به منزل خود مراجعت فرمود، عرض کردم: فدایت شوم، چقدر خوب پاسخ مأمون را دادید! حضرت فرمود:
"ای أبا صلت! این کلامی بود که بدون تأمّل قبلی یک‌مرتبه بر زبان من جاری شد، و لَقَد سَمِعتُ أبی یُحَدِّثُ عَن آبائهِ عَن عَلِیّ عَلَیهِمُ السَّلامُ أنَّهُ قالَ رَسولُ الله صلّی الله علیه و آله: یا عَلِیُّ، أنتَ قَسیمُ الجَنَّةِ و النّارِ یَومَ القِیامةِ؛ تَقولُ لِلنّارِ: هذا لِی و هذا لَکِ!
من از پدرم شنیدم که از پدرانش نقل می‌کرد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله دربارهٔ علی علیه السّلام فرموده است: ای علی، تو قسمت‌کنندهٔ بهشت و جهنّمی در روز قیامت؛ به آتش می‌گویی: این برای من است، و آن برای تو!"»

[2] *الکافی*، ج ۱، ص ٤٥٤؛ *مناقب آل أبی‌طالب*، ج ۲، ص ۳٤۷؛ *امام شناسی*، ج ٤، ص ۷۲:
«صفوانی در کتاب *إحَن و مِحَن* و کلینی در کتاب *کافی* روایت کرده‌اند که:
چون امیرالمؤمنین به شهادت رسیدند، جاءَ شَیخٌ یَبکی و هو یَقولُ: "الیَومَ انقَطَعَت عِلاقَةُ النُّبُوَّةُ!" حَتّی وَقَفَ بِبابِ البَیتِ الَّذی فیهِ أمیرُالمؤمِنینَ، و أخذَ بِعِضادَتَی البابِ فَقالَ: "رَحِمَکَ اللهُ! فَلَقَد کُنتَ أوَّلَ النّاسِ إسلامًا، و أخلَصَهُم إیمانًا، و أشَدَّهُم یَقینًا، و أخوَفَهُم مِنَ اللهِ، و أطوَعَهُم لِنَبِیِّ اللهِ، و أفضَلَهُم مَناقِبَ، و أکثَرَهُم سَوابِقَ، و أشبَهَهُم بِهِ خَلقًا و خُلقًا و سیماءً و فَضلًا. و کُنتَ أخفَضَهُم صَوتًا، و أعلاهُم طَودًا، و أقدَمَهُم کَلامًا، و أصوَبَهُم مَنطِقًا، و أشجَعَهُم قَلبًا، و أحسَنَهُم عَمَلًا، و أقواهُم یَقینًا.
حَفِظتَ ما ضَیَّعوا، و رَعَیتَ ما أهمَلوا، و شَمَّرتَ إذ اجتَمَعوا، و عَلَوتَ إذ هَلَعوا، و وَقَفتَ إذ شَرَعوا، و أدرَکتَ أوتارَ ما ظَلَموا. کُنتَ عَلَی الکافِرینَ عَذابًا واصِبًا، و لِلمُؤمِنینَ کَهفًا و حِصنًا، کنتَ کالجَبَلِ الرّاسِخِ لا تُحَرِّکُهُ العَواصِفُ. کُنتَ لِلطِّفلِ کالأبِ الشَّفیقِ، و لِلأرامِلِ کالبَعلِ العَطوفِ. قَسَمتَ بِالسَّویَّة، و عَدَلتَ فی الرَّعیَّة، و أطفَأتَ النّیرانَ، و کَسَرتَ الأصنامَ، و أذلَلتَ الأوثانَ، و عَبَدتَ الرَّحمَنَ." فی کَلامٍ لَهُ کَثیرٍ.
فالتَفتوا فَلَم‌یَرَوا أحَدًا، فَسُئِلَ الحَسَنَ علیه‌السّلام: مَن کانَ الرَّجُلُ؟ قالَ: "الخِضرُ علیه‌السّلام."
"چون امیرالمؤمنین علیه السّلام رحلت کردند، پیرمردی گریه‌کنان آمد درحالی‌که می‌گفت:
امروز زنجیرهای نبوّت پاره شد!
تا ایستاد درِ اطاقی که حضرت در آنجا مرغ روحش پرواز نموده بود و با دو دست خود دو بازوی دو طرف در را گرفت و گفت:
خدا تو را رحمت کند! حقّاً که اوّلین کسی بودی که اسلام آوردی، و با اخلاص‌ترین آنها بودی از جهت ایمان، و یقینت از همه

شما ببینید که محبت محض و یا غیظ محض باشد، به درد نمی‌خورد، یعنی کامل نیست. کامل آن کسی است که در تحت تجلّیات همهٔ صفات پروردگار باشد؛ خداوند هم غضب دارد هم رحمت، هم شدیدُ الإنتقام است و هم اینکه أرحم‌الراحمین، صفت لایق اوست!

سخط و غضب امیرالمؤمنین در عین مروّت و مهربانی

در اوّل دعای افتتاح خواندیم:

[أرحم الراحمین] فی مَوضِعِ العَفوِ و الرَّحمَةِ، أشَدُّ المُعاقِبینَ فی مَوضِعِ النَّکالِ و النَّقِمَةِ، أعظَمُ المُتَجَبِّرینَ فی مَوضِعِ الکِبریاءِ و العَظَمَةِ.

امیرالمؤمنین این‌چنین است!

کشتن امیرالمؤمنین در جنگ صفّین در لیلةالهرِّیر حساب ندارد! در رکاب پیغمبر، کافر را می‌کُشد، مشرکین را می‌کُشد، معاندین را می‌کُشد؛ چون افرادی که اهل عناد هستند، کثیف‌اند و مانند سرطان و سیاه‌زخم جامعهٔ بشر را گرفته‌اند و باید بیرون بیایند! از آن طرف، رحم و مروّت و لطفش به اندازه‌ای است که نمی‌شود حساب کرد!

عَدی بن حاتم در صفات امیرالمؤمنین به معاویه می‌گوید:

شدیدتر بود، و خوفت از خدا نسبت به همه بیشتر، و طاعتت به پیغمبر خدا از همه افزون‌تر، و مناقب و فضائلت از همه عالی‌تر، و سوابقت از همه زیادتر، و شباهتت به رسول خدا از جهت قوای طبیعی و اخلاق معنوی و از جهت علائم روحانی در چهره‌ات و از جهت فضل و شرافت از همه بیشتر بود. و از جهت سر و صدا از همه آرام‌تر بودی، و از جهت استقامت و ثباتت از همه بالاتر و رفیع‌مرتبه‌تر بودی. کلام و سخنت از همه مقبول‌تر، و منطقت از همه صحیح‌تر، و قلبت از همه شجاع‌تر، و کردارت از همه نیکوتر، و یقینت از همه قوی‌تر بود.

حفظ کردی آنچه را که ضایع کردند، و رعایت کردی آنچه را که مهمل گذاشتند، و دامن همّت به کمر زدی در وقتی که آنها اجتماع کردند، و نفس خود را بلند داشتی هنگامی که آنها حرص زدند، و توقّف کردی در وقتی که آنها بدعت نهادند، و دادخواهی کردی نسبت به ظلم‌هایی که نمودند.

ای علی! تو نسبت به کافران عذاب سخت و مداوم بودی، و نسبت به مؤمنان پناهگاه و مَلجأ و حِصن. تو مانند کوهی عظیم و ثابت بودی که تند بادهای اهواء و آراء باطل و طوفان‌های سخت امیال و افکار مخالفین أبداً مختصر حرکتی و تکانی در تو به وجود نیاورد. نسبت به کودکان مانند پدر مهربان، و نسبت به بیوه زنان چون شوهر رئوف و عطوف. بیت‌المال را به طور تساوی تقسیم کردی، و در رعیّت و تودهٔ مردم به عدالت رفتار نمودی، و آتش‌های کفر و شرک و ستمگری و بیداد و حق‌کشی و تجاوز و تجاسر به حقوق را خاموش کردی، و بُت‌های ظاهر و باطن را در هم شکستی و ذلیل نمودی، و در مقام بندگیِ خداوند عزّوجل قیام و إقدام کردی.

و بسیار از این قبیل سخنان گفت و صفات عالیهٔ آن حضرت را بیان کرد، و ناگهان ناپدید شد، مردم که التفات کردند کسی را ندیدند، و از حضرت امام حسن علیه السّلام سؤال کردند، فرمود:

آن مرد پیر، خضر پیغمبر علیه السّلام بود.“»

توصیف یاران حضرت أمیر مؤمنان علیه السّلام آن حضرت را (ت)

لا یَخافُ القَوِیُّ ظُلمَه و لا یَیأسُ الضَعیفُ مِن عَدله؛

«ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، از ظلم علی نمی‌ترسید؛ و مظلوم هم از گرفتن حقّ خودش مأیوس نمی‌شد.»[1] یعنی وقتی خود انسان می‌خواهد یک ظالم را گوشمالی بدهد، اگر حقد و حسد و... داشته

---

[1] *سفینة البحار*، ج ٦، ص ١٨٤؛ *انوار الملکوت*، ج ٢، ص ٢٤٨:

«رُوِیَ أنّ عَدِیَّ بنَ حاتِمٍ دخلَ علَی معاویةَ بنِ أبی‌سُفیانَ؛ فَقال: یا عَدیُّ! أینَ الطَّرَفات؟ (یعنی: بَنیهِ طَریفًا و طارِفًا و طَرَفَة.) قال: قُتِلوا یومَ صِفّین بینَ یدَی عَلیِّ بنِ أبی‌طالبٍ علیه‌السّلام. فقال: ماأنصَفَكَ ابنُ أبی‌طالبٍ إذ قدَّم بَنیكَ و أخَّر بنیهِ! قال: بَل مانَصَفتُ علیًّا إذ قُتل و بَقیتُ!

دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام ** شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام

قالَ:* صِف لی عَلیًّا! فَقالَ: إن رَأیتَ أن تُعفِیَنی! قالَ: لاأعفیكَ!

قالَ: کانَ واللهِ بَعیدَ المُدیٰ، شَدیدَ القویٰ، یَقولُ عَدلًا و یَحکُمُ فَصلًا، یَتَفَجَّرُ الحِکمَةُ مِن جَوانِبِهِ و العِلمُ مِن نَواحیهِ، یَستَوحِشُ مِنَ الدُنیا و زَهرَتِها، و یَستَأنِسُ بِاللَّیلِ و وَحشَتِهِ. و کانَ واللهِ غَزیرَ الدَّمعة، طَویلَ الفِکرَة. یُحاسِب نَفسَهُ إذا خلا، و یُقَلِّبُ کَفَّیهِ علی ما مضیٰ، یُعجِبُهُ مِنَ اللِّباسِ القصیرُ و من المعاش الخَشِنُ. و کانَ فینا کَأَحَدِنا، یُجیبُنا إذا سَألناهُ و یُدنینا إذا أَتَیناهُ؛ و نحن مَعَ تَقریبه لنا و قُربه منّا، لانُکَلِّمُهُ لِهَیبَتِهِ، و لانَرفَعُ أعیُنَنا إلیه لِعَظَمَتِهِ. فَإن تَبَسَّمَ فعن اللُّؤلُؤِ المَنظومِ. یُعَظِّمُ أهلَ الدّینِ، و یَتحبَّب إلی المَساکینَ، لایخاف القَوِیُّ ظُلمَه، و لا یَیأسُ الضعیفُ مِن عَدلِهِ. فأُقسِمُ لَقَد رَأیتُهُ لیلةً و قد مَثُل فی محرابه و أرخَی اللَّیلُ سِربالَه و غارَت نُجومُهُ، و دموعُه تتحادر عَلیٰ لِحیَتِهِ و هو یَتَمَلمَلُ تَمَلمُلَ السَّلیمِ و یَبکی بُکاءَ الحَزینِ، فَکَأنّیِ الآنَ أسمَعُهُ و هو یَقولُ: "یا دُنیا! إلَیَّ تَعَرَّضتِ أم إلَیَّ أقبَلتِ؟ غُرّی غَیری! لاحانَ حینُكَ؛ قَد طَلَّقتُكِ ثَلاثًا، لارَجعَة لی فیكِ! فَعَیشُكِ حَقیرٌ و خَطَرُكِ یَسیرٌ. آهِ مِن قِلَّة الزّادِ و بُعدِ السَّفَرِ و قِلَّة الأنیسِ!"

قالَ: فَوَکَفَت عَینا مُعاویَةُ و جَعَلَ یُنَشِّفُهُما بِکُمِّهِ، ثُمَّ قالَ: یَرحَمُ اللهُ أباالحَسَنَ! کانَ کَذَلِكَ! فَکَیفَ صَبرُكَ عَنهُ؟! قالَ: کَصَبرِ مَن ذُبِحَ وَلَدُها فی حِجرِها، لاتَرقَی دَمعَتُها و لاتَسکُنُ عَبرَتُها. قالَ: کَیفَ ذِکرُكَ لَهُ؟ قالَ: و هَل یَترُکُنی الدَّهرُ أن أنساهُ؟»

"نقل شده است که عدیّ بن حاتم پیش معاویه رفت، معاویه گفت: ای عدی، کجا هستند طرفات؟ (یعنی سه فرزند عدی: طریف، طارف و طرفه.) عدی، پاسخ داد: در جنگ صفّین در رکاب علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به شهادت رسیدند. معاویه گفت: علی با تو انصاف ننمود، زیرا فرزندان تو را به جلو انداخت و فرزندان خود را در پشت لشگر محفوظ داشت! عدی گفت: بلکه من با علی انصاف ننمودم، زیرا او به شهادت رسید و من هنوز زنده‌ام! معاویه گفت: اوصاف علی را برایم نقل کن. عدی گفت: اگر ممکن است مرا معاف داری. معاویه گفت: معاف نمی‌کنم!

عدی گفت: قسم به خدا! دارای افقی بس بعید و مقامی غیر قابل وصول بود، و دارای اراده‌ای متین و استوار (در مسیر حق با قوّت و شدّت حرکت می‌نمود)، سخن به عدل می‌راند، و در مقام حکم و قضاوتْ واقع را منظور می‌داشت. حکمت از تمام وجودش تراوش می‌نمود و علم از همهٔ آثارش جاری می‌گشت، از دنیا و زخارف آن گریزان بود، و به شب و تاریکی‌های آن انس می‌ورزید. اغلب اوقات اشک از چشمانش سرازیر بود، و دائماً در حال تفکّر و تأمّل بود. وقتی با خود تنها بود نفس خود را

باشد ـ و لو به خاطر ظلمش ـ او را دو برابر عقوبت می‌کند و گوشمالی بیشتری می‌دهد! ولی علی این‌طور نبود؛ هر ظالمی که به کسی ظلم می‌کرد، به همان مقدار عقوبت می‌کرد. پس هیچ ظالمی از ظلم علی نمی‌ترسید؛ چون علی ظلم نداشت و انتقامی که از کفّار و ظالمین می‌کشید به اندازهٔ استحقاقشان بود. و هیچ ضعیفی هم از گرفتن حقّ خودش نسبت به علی مأیوس نبود و می‌دانست که اگر برود پیش علی، علی حقّ او را می‌گیرد؛ چون حکومت او، حکومت الهی و حکومت خداست.

معنی روایت: «علیٌّ قسیمُ الجَنَّةِ و النّار»

به حساب می‌کشید و به أعمال و کردارش می‌اندیشید و بر گذشتهٔ خود، دستان خود را به حال ندامت تکان می‌داد. از لباس کوتاه خوشش می‌آمد و غذای خشن را دوست می‌داشت. در میان ما چون یکی از ما بود؛ اگر او را به منزل دعوت می‌کردیم اجابت می‌کرد، و هنگامی که نزد او می‌رفتیم ما را به خود نزدیک می‌کرد. و با وجود احساس یک‌رنگی و صمیمیّت، بین ما چنان هیبت و جلالی داشت که قادر بر تکلّم با او نبودیم، و از عظمت و رفعتش قدرت نگاه به او را نداشتیم. هنگامی که سخن می‌گفت، دندان‌های سفیدش مانند لؤلؤ درخشنده متلألئ می‌شد. ملتزمین به دین را گرامی می‌داشت، و مساکین را مورد لطف و محبّت خود قرار می‌داد. شخص قوی از ظلم او در امان بود، و ضعیف از عدل او مأیوس نمی‌گردید.

قسم به خدا! شبی او را دیدم که در محراب عبادتش به راز و نیاز مشغول بود، تاریکی شب همه‌جا را فراگرفته بود و ستارگان پنهان شده بودند، اشک از چشمانش بر محاسن جاری بود درحالی‌که همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و مانند شخص داغدار گریه می‌کرد، تو گویی الآن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت:

«ای دنیا! آیا متعرّض من شده‌ای و در مسیر زندگی من قرار گرفته‌ای و یا به من روی آورده‌ای؟ از پیش من برو و دیگری را بفریب! زمان دسترسی تو به من هنوز نیامده است. من تو را سه‌طلاقه گفته‌ام و دیگر رجوع و برگشتی نخواهد بود! زندگی با تو چقدر پست و بی‌ارزش است، و خطر تو چه آسان و سهل است! آه از کمی توشه و طول مسافت و قلّت همدم و مونس!»

در این هنگام اشک معاویه سرازیر شد و با آستین خود آن را پاک می‌کرد. سپس گفت: خدا أبا الحسن را بیامرزد که این‌چنین بود! ای عدی، چگونه در فراق او صبر می‌کنی؟! گفت: مانند کسی که فرزندش را در دامنش سر بریده باشند، درحالی‌که اشکش تمامی ندارد و گریه‌اش ساکن نخواهد شد! معاویه گفت: چگونه به یاد او هستی؟ گفت: آیا روزگار مرا می‌گذارد که فراموشش کنم؟!" (تعلیقه)

*. «از اینجا تا آخر روایت را در *محاضرات* محیی‌الدّین عربی، ص ۱۳۷، طبع قدیم آورده است، ولی راوی را عدیّ بن حاتم نگفته، بلکه ضِرار نام برده است؛ و در *غایة المرام*، ص ٦٧٣ از *نهج البلاغة* از ضرار بن ضمرة الضبابی تحت عنوان "السادس"؛ و از ابن‌أبی‌الحدید فی الشرح از کتاب عبدالله بن اسماعیل فی التنزیل علیٰ نهج البلاغة از ضرار؛ و نیز تحت عنوان "السابع" از ابن‌أبی‌الحدید از ابن‌عبدالبر در کتاب *استیعاب* از ضرار؛ و نیز در ص ٦٧٤ از طریق خاصّه از ابن‌شهرآشوب از ضرار تحت عنوان "الثانی" نقل می‌کند؛ و نیز در *مطالب السئول*، ص ۳۳ از ضرار نقل می‌کند؛ و در نسخهٔ *درر* ...، ص ۱۳٤ از أبی‌صالح از ضرار نقل می کند؛ و در *حلیة الأولیاء*، ج ۱، ص ۸٤ با إسناد خود از محمّد بن السائب ... از أبی‌صالح روایت می‌کند؛ و در *ینابیع المودة*، ص ۱٤٤ و *امالی* صدوق، ص ۳۷۱ نیز روایت را از ضرار نقل می کند؛ و نیز در *بحار الأنوار*، طبع آخوندی، ج ٤۱، ص ۱۲۰ از *إرشاد القلوب* دیلمی از ضرار روایت می‌کند؛ و نیز در *الصواعق المحرقة*، ص ۷۸ از ضرار نقل می‌کند؛ و در *استیعاب* ابن‌عبدالبر، ج ۳، ص ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ از ضرار نقل می‌کند.» (تعلیقه)

مُفضّل بن عمر آمد نزد حضرت صادق علیه السّلام گفت: «دل من گرفته است! برای من بیان کن که چگونه علی قَسیمُ الجنّة و النّار است؟»[1]

(این حدیث را چند روز پیش خواندیم) حضرت هم یک بیانی کردند و مفضّل گفت: «خدا پدرت را بیامرزد، مرا راحت کردی!»

آن بیان حضرت مطابق سلیقه و فکر خود مفضّل بود. ولایت امیرالمؤمنین کجاست؟! امیرالمؤمنین در روز قیامت می‌ایستد و می‌گوید: ای بهشت، بگیر آن افرادی را که باید در کام خود ببری! و ای جهنّم بگیر!

امیرالمؤمنین در قیامت یک انسان یک متر و نیمی نیست! او ولایت خداست! که تمام عوالم را گرفته، و اختیار و ارادهٔ پروردگار و اسم اعظم او محلّ تجلّی و همهٔ صفات پروردگار است.

صفات انسان کامل و فقیه حقیقی

انسان کامل آن کسی است که در جای خود، باید عفو داشته باشد، در جای خود، باید لطف داشته باشد، باید خنده داشته باشد، باید اخم داشته باشد، باید به بچّه شکلات بدهد، گوشمالی هم بدهد؛ باید برای مردم خطبه بخواند، باید برای حد زدن چوب و فلک هم داشته باشد. اگر اینها را نداشته باشد کامل نیست، یک طرفه است؛ یعنی در تحت یک اسم از صفات پروردگار وارد شده است، مثل افرادی که همیشه از خوف خدا گریه می‌کنند ولی رجاء در آنها نیست، و یا رجاء زیادی نسبت به خدا دارند ولی خوف ندارند، اینها کامل نیستند. انسان کامل آن کسی است که هر دو جنبهٔ خوف و رجاء در او باشد؛ ممکن است بعضی اوقات خوف یا رجاء غلبه کند، ولی هر دو جهت باید باشد:

---

[1] *مشارق أنوار الیقین*، ص ۲۸۸:

«ما رَواه المُفَضَّلُ بنُ عُمَرَ، قالَ: قُلتُ لِأبی‌عَبدِاللهِ علیه‌السّلام: إذا کانَ عَلیٌّ علیه‌السّلام یُدخِلُ الجَنَّةَ مُحِبَّهُ و النّارَ عَدوَّهُ، فَأینَ مالِکٌ و رِضوانُ إذًا؟

فَقالَ: "یا مُفَضَّلُ! أَلَیسَ الخَلائِقُ کُلُّهُم یَومَ القیامَةِ بِأمرِ مُحَمَّدٍ؟!" قُلتُ: بَلَی! قالَ: "فَعَلیٌّ علیه‌السّلام یَومَ القیامَةِ قَسیمُ الجَنَّةِ و النّارِ بِأمرِ مُحَمَّدٍ، و مالِکٌ و رِضوانُ أمرُهُما إلَیهِ! خُذها یا مُفَضَّلُ؛ فَإنَّها مِن مَکنونِ العِلمِ و مَخزونِهِ!"»

"مفضّل بن عمر روایت کرده است که به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: اگر چنین است که علی علیه السّلام دوستدار خود را وارد بهشت، و دشمن خود را وارد جهنّم می‌کند، پس مالک (فرشتهٔ پاسدار جهنّم) و رضوان (فرشتهٔ خازن بهشت) کجا هستند؟

حضرت فرمودند: «ای مفضّل! آیا تمام خلایق در روز قیامت به امر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نیستند؟»

عرض کردم: بلی! حضرت فرمودند: «پس در روز قیامت علی علیه السّلام به امر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم، قسمت‌کنندهٔ بهشت و دوزخ است و امر مالک و رضوان نیز به دست آن حضرت می‌باشد. ای مفضّل، این مطلب را بگیر و نگه دار که از علم مخفی و مخزون است!»"

عن أمیرالمؤمنین علیه‌السّلام: «ألا أُخبِرُکم بالفَقیه کُلَّ الفَقیه؟![1] مَن لَم یُقَنِّطِ النّاسَ مِن رَحمَةِ اللهِ، و لَم‌یؤمِنهُم مِن عذابِه.[2] «فقیهی که کمال فقاهت را دارد، آن کسی است که هم مردم را از رحمت خدا مأیوس نکند و هم آنها را از عذاب خدا ایمن نکند، یعنی آن‌قدر به آنها رجاء ندهد که در معصیت تجرّی کنند.»

باید همیشه مردم را بین این دو جهت نگاه دارد؛ باید هم جهنّم را نشان دهد و هم بهشت را، هم شمشیر بکشد و هم شکلات و راحت‌الحلقوم قسمت کند، هم مردم را گریه بیندازد و هم بخنداند.

یک جوانی پریروز آمد پیش ما و مسئله می‌پرسید، یک‌مرتبه گفت: آقا نگاه کنید صورت من پر از جوش است! چه‌کار کنم خوب شود؟ گفتم: خب ازدواج کن! یک‌مرتبه تعجّب کرد و گفت: آقا همین الآن؟! گفتم: بله! این‌قدر از این نسخه‌ای که ما برایش نوشتیم خوشش آمد! گفت: آقا من حالا بچّه‌ام! گفتم: نه آقاجان، بچّه هم نیستی.

همهٔ عالَم همین‌طور است ها! ما برای زندگی کردن به همه چیز احتیاج داریم؛ هم آب احتیاج داریم و هم آتش، اگر آب را که مظهر رحمت است، نداشته باشیم، دیگر همه می‌میریم! برای طهارت هم آب می‌خواهیم. اگر آب باشد ولی آتش نباشد، باز هم نمی‌توانیم؛ چون غذا را باید بپزیم، نان سنگک و سحری و افطاری را باید با آتش درست کنیم، همهٔ مردم که نمی‌توانند نان و ماست بخورند! حالا برای خود آن ماست هم باید شیر را گرم کرد، و نان هم بالأخره در تنور درست شده است، پس آتش هم لازم است. پس این که امیرالمؤمنین نبأ عظیم است، یعنی صدای بزرگی که تمام عوالم را گرفته است؛ حقیقت آن حضرت همه‌جا را گرفته است!

و صَلِّ عَلَی الصدّیقَةِ الطّاهِرَة؛[3] «ای پروردگار، درود و رحمت بفرست بر صِدّیقهٔ طاهره.»

الصدّیقَة: یعنی آن زن راستگو و تصدیق‌کننده؛ غیر از صدیقه و یا صادقه، صدّیق می‌گویند، فعّیل صیغهٔ مبالغه است؛ یعنی علاوه بر اینکه خودش صادق است و هیچ جنبهٔ کذب در وجودش نیست، خیلی خیلی راستگو است!! اَلطّاهِرَة: یعنی پاك، ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا﴾؛[4] اینها پاك‌شدهٔ به دست خدا هستند؛ و خدا کسی را که پاك کند دیگر کثیف نمی‌کند، و خدا مدالی را که بدهد دیگر پس نمی‌گیرد، چون محتاج نیست.

«الصدّیقَةُ الطّاهِرَة» کیست؟ آن فاطمه، قطع‌کنندهٔ شیعیان خود از جهنّم است:

[عن علیّ بن أبی‌طالب علیهماالسّلام، قال: سَمِعتُ رسولَ اللهِ صلّی اللهُ علیه و آله و سلّم یقول:] «إنّما

---

[1] خ ل: حقّ الفقیه.

[2] *الکافی*، ج ۱، ص ۳۶، با قدری اختلاف.

[3] *الإقبال*، ج ۱، ص ۱۴۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[4] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۳۳.

سُمِّيَت فاطمةُ فاطمةً، لأنّها فُطِمَت هی و شیعَتُها و ذریَّتُها من النّار.»[1]

«فاطمه، فاطمه نامیده شد برای اینکه خودش و شیعیان و ذریّه‌اش را از آتش جدا می‌کند.»

فاطم: یعنی قاطع. هر کس که شیعه او باشد، با آتش ربط ندارد و اصلاً آتش جرئت نمی‌کند به سمت وی بیاید! او را به چه مناسبت بگیرد؟! شیعهٔ فاطمه و آتش که با هم مناسبت ندارد!

سَیّدَةِ نِساءِ العالَمین؛[2] «فاطمه، خانم و رئیس نسبت به تمام زنان عالمیان است.»

روایت داریم:

حضرت مریم سیّدهٔ زنان خودش بود، حضرت آسیه سیّدهٔ زنان خودش بود؛ ولیکن فاطمه سیّدهٔ همهٔ زن‌ها است، و در روز قیامت که تمام زنان عالَم جمع می‌شوند، سیّده اوست.[3]

سَیّدة مؤنّث سیّد است؛ سیّد: یعنی آقا و بزرگ، و سیّدة: یعنی خانمی که بزرگ است و ریاست دارد و از هر جهت دارای مزیّت است.

و صلِّ عَلیٰ سِبطَیِ الرَّحمَة؛ «خدایا، درود بفرست بر دو فرزند دختر پیغمبر، دو اولادی که اینها دو سبط رحمت‌اند.»

سبط: به فرزند دختر می‌گویند.

و إمامَیِ الهُدی؛ «و دو امامند و دو پیشوا (امّا نه دو پیشوای دنیا، نه دو پیشوای قتل و غارت و نه دو پیشوای جاه و جلال؛ بلکه دو پیشوایند در عالم هدایت.)»

الحَسَنِ و الحُسَین؛» کی حضرت امام حسن و یکی حضرت امام حسین.»

حسن یعنی نیکو، حسین هم یعنی نیکو؛ امّا چون امام حسین کوچک‌تر بودند، نیکویی‌اش نسبت به او کوچک‌تر است، لذا اسم حضرت امام حسن را حسن گذاشتند و حسین هم صیغهٔ تصغیر همان مادّه است.

سَیّدَی شَبابَ أهلِ الجَنَّةِ.[4] «حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت‌اند.»

---

[1] *دلائل الإمامة*، ص ١٤٨.

[2] *الإقبال*، ج ١، ص ١٤١، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[3] *بحار الأنوار*، ج ٣٧، ص ٦٨:

«و مِنَ *الجَمعِ بَینَ الصِّحاحِ السِّتَّةِ* مِن *سُنَنِ أبی‌داوُدَ* بِإسنادِهِ عَنِ النَّبیِّ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم، قالَ: إنَّ النَّبیَّ صلّی اللهَ علیه و آله و سلّم سارَّ فاطِمَةَ و قالَ لَها: "ألاتَرضَینَ أن تَکونی سَیِّدَةَ نِساءِ العالَمینَ أو سَیِّدَةَ نِساءِ هَذِهِ الأُمَّةِ؟!"

فَقالَت: "فَأینَ مَریَمُ بِنتُ عِمرانَ و آسیَةُ امرَأةُ فِرعَونَ؟"

فَقالَ: "مَریَمُ سَیِّدَةُ نِساءِ عالَمِها و آسیَةُ سَیِّدَةُ نِساءِ عالَمِها."»

[4] *الإقبال*، ج ١، ص ١٤١، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

«إنَّ أبابکر و عمر سَیّدا شِیابِ أهلِ الجَنَّةِ؛[1] دوتا سیّد پیران بهشت‌اند.» یعنی چه؟! بهشت که پیر ندارد! آدم پیر، یعنی آدمی که همهٔ قوای خودش را از دست داده است. بهشت جای پیرها نیست! این بیچاره‌ها خواستند روایت درست کنند، امّا غافل بودند که مُچشان گرفته می‌شود.

پیغمبر بعضی اوقات یک مزاحی می‌کردند؛ یک روز به یک پیرزنی گفتند: «پیرزن‌ها وارد در بهشت نمی‌شوند!» این پیرزن خیلی منقلب شد، بعد حضرت فرمودند: «نه، خدا آنها را جوان می‌کند و آن‌وقت وارد در بهشت می‌کند!»[2] این شوخی‌هایی که هم لطافت دارد و هم متنبّه‌کننده، خیلی خوب است.

یک روز زنی آمد پیش پیغمبر و از شوهرش شکایت می‌کرد، پیغمبر گوش دادند و بعد گفتند: «شوهر تو همان کسی نیست که سفیدی چشمش بیش از سیاهی‌اش است؟» گفت: «یا رسول اللَه، نمی‌دانم!» حضرت فرمودند: «پس برو نگاه کن!» این آمد و مدام به صورت شوهرش نگاه می‌کرد، این نگاه کرد و آن نگاه کرد! و بالأخره آشتی شد. بله پیغمبر می‌خواست آنها را آشتی بدهد.[3]

«سَیّدَیْ شَبابَ أهلِ الجَنَّة!»[4] آقا، پیر در بهشت نیست، پیرزن نیست، اینها به درد بهشت نمی‌خورند! حوریِ بهشت که عجوزه نیست! تا به حال حوری خمیده و غوز دار نشنیده‌ایم! این بهشت دیگر جهنّم می‌شود؛ به‌خصوص اگر عجائز با همان صفات خودشان در بهشت طلوع و ظهور کنند، دیگر بهشت را قیامت می‌کنند! آن‌وقت خدا آنها را به دختران جوان، بااستعداد و بانشاط تبدیل می‌کند که معده خوب کار می‌کند، چشم خوب می‌بیند، گوش خوب می‌شنود و از لذّات بهشتی استفاده می‌کند.

شاید روایتی را که می‌خواستند جعل کنند این‌طور بوده که: «إنّ أبابکر وعمر رئیسا شیابِ أهلِ النّار!» چون در آتش از این پیرمردها و غوزدارها و کمردردها و این‌هایی که گوششان تعفّن می‌گیرد و چشمشان نمی‌بیند و ستون نخاعشان پُر از چرك و آتش است [زیاد است]، چون تمام خرابی‌ها در جهنّم است دیگر! [هر

---

[1] *الاحتجاج*، طبرسی، ج ۲، ص ٤٤٦، روایتی را نقل می‌کند که در ضمن آن، امام جواد علیه السّلام به سؤالات یحیی بن أکثم پیرامون روایات عامّه پاسخ می‌دهند. مِن جمله دربارهٔ این روایت جعلی می‌فرمایند:
«... قالَ یَحیَی: و قَد رُوِیَ أیضًا أنَّهُما سَیِّدا کُهول أهلِ الجَنَّةِ؛ فَما تَقولُ فیهِ؟ فَقالَ علیه السّلام: "و هذا الخَبَرُ مُحالٌ أیضًا؛ لِأنَّ أهلَ الجَنَّةِ کُلَّهُم یَکونون شُبّانًا و لا یَکونُ فیهم کَهلٌ، و هذا الخَبَرُ وَضَعَهُ بَنو أُمَیَّةَ لِمُضادَّةِ الخَبَرِ الَّذی قالَهُ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فی الحَسَنِ و الحُسَینِ علیهما السّلام بِأنَّهُما سَیِّدا شَبابِ أهلِ الجَنَّة."»

[2] *کشف الغمّة*، ج ۱، ص ۹:
«و قالَ لِعجوز: "الجنّةُ لا تَدخُلُها العُجُز!" فبکتْ. فقال: "إنّهُنّ یَعِدنَ أبکارًا!"»

[3] *مناقب آل أبی طالب*، ج ۱، ص ۱٤۸.

[4] *الإقبال*، ج ۱، ص ۱٤۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

خوبی و حُسنی] مال بهشت است و هرچه در مقابلش قرار بگیرد مال جهنّم است.

پیشوایی ائمّهٔ اطهار بر تمام مسلمانان مؤمن و منکر

و صَلِّ عَلیٰ أئمَّةِ المُسلِمینَ؛ «صلات و درود بفرست بر ائمّه و پیشوایان مسلمین!»

اینها تنها پیشوایان مؤمنین و امام‌های شیعه نیستند؛ بلکه امام‌های همهٔ مسلمین هستند، می‌خواهند قبول کنند می‌خواهند نکنند، اینها امام هستند.

علیِّ بن الحسین؛ «امام چهارم» و محمّدِ بنِ علیٍّ؛ «حضرت باقر که اسمشان محمّد است» و جعفرِ بنِ محمّدٍ؛ «حضرت صادق» و موسی بنِ جعفرٍ و علیِّ بن موسی؛ «حضرت امام کاظم و امام رضا» و محمّدِ بن علیٍّ؛ «حضرت امام تقی» و علیّ بن محمّدٍ؛ «حضرت امام علیّ النقی» و الحسن بن علیٍّ؛ «حضرت امام حسن عسگری» و الخَلَفِ الهادِی المَهدِیّ؛[1] «آنکه دنبال حضرت امام حسن عسگری و جانشین اوست، که هدایت‌کننده، مهدی و هدایت‌شده است.»

خَلَف: یعنی جانشین؛ مهدی: یعنی هدایت‌شده.

حضرت مهدی هدایت‌شدهٔ به هدایت خداست که می‌تواند هدایت کند.

علّت اهمیّت لقب مهدی نسبت به سایر القاب حضرت ولیّ‌عصر

اصلاً چرا حضرت مهدی را مهدی می‌گویند؟ مگر حضرت مهدی هدایت نمی‌کند، پس باید بگویند هادی؛ ولی چرا می‌گویند مهدی و هدایت‌شده؟! چون مهدی، از هادی مهم‌تر است؛ چون تا مهدی نباشد هادی هم نیست:

﴿أَفَمَن يَهۡدِيٓ إِلَى ٱلۡحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهِدِّيٓ إِلَّآ أَن يُهۡدَىٰ فَمَا لَكُمۡ كَيۡفَ تَحۡكُمُونَ﴾؟[2]

«آیا آن کسی که مردم را به حق هدایت می‌کند، بهتر است که انسان از او تبعیّت کند یا آن کسی که هدایت نمی‌کند الاّ اینکه اوّل خودش هدایت شود به هدایت خدا؟! (آن هدایت‌شده می‌تواند هدایت کند.)»

پس مهدی: یعنی مهدیّ باللّه؛ کسی که خدا او را هدایت کرده و زمام او را در دست گرفته و اداره کرده و تمام شئون سلوک او در دست پروردگار است. وقتی این قِسم از هدایت پیدا شود، دیگر هدایت‌کردن مردم کار مهمّی نیست و خیلی آسان است؛ عمده، هدایت‌شدن است. و لذا حضرت مهدی به لقب مهدی بیشتر معروف است تا به هادی، با اینکه هادی هم از القاب آن حضرت است. هادی، الخَلَفُ الصالح، الصالح، المُنتَقِم همهٔ اینها از القاب آن حضرت است، و مرحوم نوری در کتاب *نجم الثاقب*، القاب آن حضرت را به صد و هشتاد و دو لقب رسانده است،[3] ولی مشهورترین آنها مهدی است؛ به این جهت که مهدی یعنی هدایت‌شدهٔ

---

[1] *همان*.

[2] سوره یونس (۱۰) آیه ۳۵.

[3] *نجم الثاقب*، ج ۱، باب دوّم از ص ۸۵ ـ ۱۷۷.

در دست پروردگار. خدا او را درست کرده و کسی را که خدا درست کند، هیچ عیبی ندارد! اگر خدا عیب دارد، او هم عیب دارد! آیا می‌شود خدا عیب داشته باشد؟ پس تمام جهات او هم پاک است؛ ظاهر، باطن، اراده و سِرّ او، همه طهارت محض است.

حجّت و امین‌های خدا در شهرها و بلاد

حُجَجِكَ عَلَى عِبادِكَ؛ «اینها حجّت‌های تو هستند بر بندگان تو.»

و اُمَنائِكَ فی بِلادِكَ؛[1] «و امین‌های تو هستند در شهرها و بلاد تو.»

گفتیم که: «صلِّ عَلَى مُحمَّدٍ عبدِک و رَسولِکَ و أمینِک!» اُمناء جمع امین است؛ همین‌طوری که پیغمبر امین است، اینها هم اُمناء در بلاد تو هستند. اگر آدم پیش اینها بیاید، مأمون است و آنها او را حفظ می‌کنند؛ امّا اگر آدم پیش غیر اینها برود، جیب او را خالی می‌کنند و بعد او را نِفله می‌کنند و می‌کُشند، چون اینها مخالف اُمناء یعنی خائن هستند.

پیغمبر فرمود: «بیایید در کشتی اهل بیت من سوار شوید، که شما را به مقصد می‌رساند!» حالا اگر انسان در آن کشتی سوار نشد و در این طوفان یک نفر کشتی‌ای نشان داد و یا تخته‌ای را در دریا انداخت، آدم می‌رود و روی آن می‌ایستد، همین‌که یک موج می‌زند او می‌رود زیر دریا، و آن کشتی فایده‌ای ندارد! کشتی‌ای که آدم را حفظ می‌کند شرایطی دارد: باید دیواره‌هایش بلند باشد، باید ضخامت کشتی چنین باشد، باید نگهبانش نوح باشد، انسان در هر کشتی‌ای که نمی‌تواند سوار شود.

مَثَلُ أهلِ بَیتی فیکُم کَسَفینَةِ نوح؛ مَن رَکِبَ فیها نَجَی و مَن تَخَلَّفَ عَنها غَرِقَ.[2]

«مثل اهل بیت من در میان شما مثال کشتی نوح است؛ کسی که سوار شود نجات پیدا می‌کند، و کسی که تخلّف کند غرق می‌شود.»

آن کشتی نجات می‌دهد چون نظر کرده است. کشتی حضرت نوح، کشتی‌ای است که به امر خدا ساخته شده، حالا هر کس در این کشتی سوار شود، همه چیزش نجات پیدا می‌کند؛ خودش، زنش، بچه‌اش، زندگی‌اش، مالش، دنیایش و عمرش. و همچنین عقل و سرّ و قیامتش از همهٔ مواهب الهیّه تمتّع می‌برد. امّا اگر به این کشتی سوار نشود غرق می‌شود و کسی که غرق شود هلاک می‌شود.

آدم سراغ هر کسی غیر از اینها می‌خواهد برود، او امین نیست؛ حالا اگر پیش کسی برود که امین نیست و بگوید مال مرا نگه دار، او چه‌کار می‌کند؟! یا بگوید جان مرا حفظ کن، چه‌کار می‌کند؟! او منتظر است که جیب انسان را خالی کند و گردن انسان را بزند و هرچه می‌تواند از انسان استفاده کند! چون او گرسنه است، امّا امام سیر است؛ او خائن است، امّا امام امین است؛ او حکومت پیدا می‌کند برای

---

[1] فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[2] *بصائر الدرجات*، ج ۱، ص ۲۹۷.

اینکه شأن پیدا کند، امّا امام حکومت پیدا نمی‌کند که شأنش در جامعه زیاد شود بلکه امام حکومت پیدا می‌کند تا بتواند امر خدا را اجرا کند؛ بین این و بین آن خیلی فرق است! اینها اُمناء تو هستند در بلاد تو. صَلاةً کَثیرةً دائِمَة.[1] «رحمت فراوان و دائمی و اصلاً هرچه رحمت داری برای اینها بفرست.»

معنای قیام حضرت مهدی در عصر غیبت

اللَهمَّ و صَلِّ عَلیٰ وَلیِّ أمرِكَ القائمِ؛[2] «درود بفرست بر ولیِّ امر خودت، او که ولایت امر دارد و الآن ایستاده است!»

این نیست که بعداً یَقوم، و بعداً قائم خواهد شد؛ بلکه حضرت الآن قائم است و الآن امور همهٔ دنیا به دست اوست، منتها نمی‌بینیم و نمی‌فهمیم و بعد می‌فهمیم!

معنای امام این است که: او مُسیطر بر عالم مُلک و ملکوت است و به‌واسطهٔ او در هر ذرّه‌ای از ذرّات عالَمْ افاضهٔ توحید می‌شود، و بدون اراده و اختیار او سنگ از جای خودش تکان نمی‌خورد. پس آن‌وقت که حضرت ظهور کنند، این مطلب ظاهر می‌شود، نه اینکه در آن‌وقت قدرت بر آن کار پیدا می‌کنند و حالا ندارند، و نه اینکه آن‌وقت چنین می‌کنند و حالا این‌طور می‌کنند؛ در هر دو حال، امر به دست اوست. آن‌وقت، عالم ظهور است، نه عالم قدرت؛ یعنی بر ما منکشف می‌شود که این کار از امام برمی‌آید، ولی حالا منکشف نیست، نه اینکه آن‌وقت قدرت پیدا می‌کند و حالا ندارد. خوب توجّه کردید؟! این یک اشاره بود، بعد بروید دنبالش بگردید و ببینید چه پیدا می‌کنید.

المُؤمَّل؛ «آن کسی که مورد امید و آرزوهای همه است.»

و العَدلِ المُنتَظَر؛ «و آن امام عادلی که مورد انتظار مردم است.»

امداد نمودن حضرت مهدی به‌وسیلهٔ ملائکهٔ مقرّب و روح‌القُدُس

و حُفَّهُ بِمَلائِکَتِكَ المُقَرَّبین؛[3] «دور و اطراف او را بگیر و او را محفوف کن به‌وسیلهٔ ملائکهٔ مقرّبین خود که همهٔ آنها خَدَم و حَشَم او هستند.»

عروسی را که می‌بَرند، دور او را مقداری از افرادی که با او هم‌سن، هم‌سال و هم‌زی‌اند می‌گیرند و او را در وسط حفظ می‌کنند، یا پادشاهی که می‌خواهد یک جا برود، وزرا و بزرگان اطراف او را می‌گیرند و یک إسکُرتی درست می‌کنند؛ حالا امام زمان که می‌خواهد بیاید دیگر از اینها ندارد، خدایا او را حفظ کن و محفوف کن بِمَلائِکَتِکَ المُقَرَّبین! این‌طرفْ جبرائیل می‌ایستد، آن‌طرفْ میکائیل، آن‌طرف اسرافیل و آن‌طرف عزرائیل، تمام آن عوالم در دست اینهاست و اینها مال این دنیا هستند؛ یعنی هر کدام از این مَلَک‌ها در آن عالَم

---

[1] *الإقبال*، ج ۱، ص ۱٤۱، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[2] *همان*.

[3] *همان*.

تبدیل به دو ملک می‌شوند، در نتیجه هشت ملک می‌شوند:

﴿وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَٰنِيَةٌ﴾؛[1] «و آن روز، عرش پروردگارت را هشت فرشته بر سر خود برمی‌دارند.»

ما حالا نمی‌توانیم همه‌اش را بیان کنیم؛ چون خیلی طول و تفصیل دارد، اجمالاً بگوییم و بگذریم.

«و حُفَّهُ بِمَلائِکَتِکَ المُقَرَّبین»؛ تمام این ملائکهٔ مقرّبین تو، کارگردان و مأمور او هستند، گوش‌به‌زنگ هستند که هر امر و نهی‌ای از آنجا صادر شود، اینها اطاعت کنند.

و أَیِّدْهُ بِروحِ القُدُس؛[2] [«و او را به روح‌القدس مؤیّد گردان!»]

خیلی مهم است ها! ولیّ خدا خیلی مهم است ها! ملائکهٔ مقرّبین پروردگار در تحت اطاعت هیچ پیغمبری نبودند غیر از پیغمبر ما! البتّه ملائکهٔ دیگر در تحت امر بودند؛ دیشب ذکر کردیم که قلب حضرت یونس گرفت و عالم تغییر کرد، و همچنین نسبت به حضرت هود یا صالح یا حضرت موسی و یا حضرت لوط. پس باعث و بانی این تغییری که در عالم پیدا می‌شود، ملائکه است؛ آنها اطاعت می‌کنند و تغییر می‌دهند. امّا آن مَلَک أعظم که از همهٔ ملائکه بالاتر است، جبرائیل است و از آن بالاتر روح‌القدُس. اینها که به زودی تسلیم کسی نمی‌شوند! امّا اینها تسلیم آن کسی هستند که او آیتک الکبریٰ و النّبإ العظیم است، و آن مقام کسی است که با پیغمبر اکرم موازنه دارد.

ترجمهٔ فقراتی از دعای شریف افتتاح توسط معلّق

اللَهمَّ اجعَلهُ الدّاعیَ إلیٰ کِتابِکَ و القائِمَ بِدینِکَ، استَخلِفهُ فی الأرضِ کَما استَخلَفتَ الَّذینَ مِن قَبلِهِ، مَکِّن لَهُ دینَهُ الَّذی ارتَضَیتَهُ لَهُ، أبدِلهُ مِن بَعدِ خَوفِهِ أمناً، یَعبُدُکَ لا یُشرِکُ بِکَ شَیئاً.[3]

[«بار الٰها! او را دعوت‌کنندهٔ به‌سوی کتاب خود قرار بده، و پاسدار و نگهبان دین و شریعتت بگردان. حکومت و ولایت بر زمین را نصیب او بفرما، همچنان‌که پیش از او نیز به بعضی از بندگانت سلطنت و مکنت عطا نموده بودی.

دین و آیینی که مورد رضا و پسند تو است برای او مقرّر بفرما، و پس از خوف از معاندین و ظالمانْ او را در مأمن و جایگاه امن و امان متمکّن بگردان؛ تا تو را به حقیقت عبودیّت پرستش نماید و از هیچ حادثه و مانعی در راه عبودیّت تو نهراسد و بیم به خود راه ندهد.»] (معلّق)

اللَهمَّ أعِزَّهُ و أعزِز بِهِ، و انصُرهُ و انتَصِر بِهِ، و انصُرهُ نَصرًا عَزیزًا و افتَح له فتحًا یسیرًا، و اجعَل لهُ مِن لَدُنکَ سُلطانًا نَصیرًا.

---

[1] سوره حاقّه (٦٩) آیه ١٧.

[2] *الإقبال*، ج ١، ص ١٤٠، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

[3] *الإقبال*، ج ١، ص ١٤١، فقراتی از دعای شریف افتتاح.

اللَهمَّ أظهِر بِهِ دينَكَ و سُنَّةَ نَبيِّكَ، حَتّى لا يَستَخفِيَ بِشَيءٍ مِنَ الحَقِّ مَخافَةَ أحَدٍ مِنَ الخَلقِ.
اللَهمَّ إنّا نَرغَبُ إلَيكَ فى دَولَةٍ كَريمَةٍ، تُعِزُّ بِها الإسلامَ و أهلَهُ و تُذِلُّ بِها النِّفاقَ و أهلَهُ، و تَجعَلُنا فيها مِنَ الدُّعاةِ إلَى طاعَتِكَ و القادَةِ إلَى سَبيلِكَ، و تَرزُقُنا بِها كَرامَةَ الدُّنيا و الآخِرَةِ.
بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، از تو خواهانیم که وی را عزّت ده، و ما را به نیروی امامتش عزّت بخش، و وی را یاری کن، و ما را به نیروی ولایتش پیروز فرما! و چنان مددی در مرز اقتدار و حکومتش به او بنما، که نقصان و شکستی در آن راه نیابد! و فتح و گشایشی آسان به وی عنایت کن تا رنجی و مشکله‌ای را در خود نپروراند! و از نزد خودت قدرت با پشتوانه‌ای بدو نصیب فرما تا فتور و سستی از دنبالش نباشد!
بار پروردگارا! دینت و سنّت پیامبرت را به دست با کفایتش آشکار فرما، تا آنکه چیزی از بیان حق و عمل به حق، به خاطر ترس و نگرانی احدی از خلایقت پنهان نماند![1]
بار پروردگارا! ما جمیع گروه شیعیان، با تضرّع و ابتهال به درگاه تو، از سویدای دل خواهانیم که دوره‌ای پسندیده پیش‌آوری که در آن دوران، اسلام و یاورانش را سربلند فرموده و نفاق و پیروانش را ذلیل و خوار گردانی، و ما را از داعیان به فرمان‌برداری و از رهبران آنها به راه خودت قرار دهی؛ و بدین سبب از مواهب عالیه و نفائس خزانهٔ جودت در دنیا و آخرت روزی ما فرمایی!»[2]
اللَهمَّ ما عَرَّفتَنا مِنَ الحَقِّ فَحَمِّلناهُ، و ما قَصُرنا عَنهُ فَبَلِّغناهُ.
اللَهمَّ المُم بِهِ شَعثَنا، و اشعَب بِهِ صَدعَنا، و ارتُق بِهِ فَتقَنا، و كَثِّر بِهِ قِلَّتَنا، و أعِزَّ[3] بِهِ ذِلَّتَنا، و أغنِ بِهِ عائِلَنا، و اقضِ بِهِ عَن مَغرَمِنا، و اجبُر بِهِ فَقرَنا، و سُدَّ بِهِ خَلَّتَنا، و يَسِّر بِهِ عُسرَنا، و بَيِّض بِهِ وُجوهَنا، و فُكَّ بِهِ أسرَنا، و أنجِح بِهِ طَلِبَتَنا، و أنجِز بِهِ مَواعيدَنا، و استَجِب بِهِ دَعوَتَنا، و أعطِنا بِهِ فَوقَ رَغبَتِنا.
[«بار پروردگارا! نسبت به حقایقی که ما را آشنا کردی، پایدار و پابرجا بدار و از آنچه که جاهل و غافل گشته‌ایم، آشنا و آگاه بگردان.
پروردگارا! به‌واسطهٔ وجود او، امور متشتّت و در هم ریختهٔ ما را انسجام بخش، و گسیختگی و تفرّق ما را منتظم بدار، و اختلاف و نقار بین ما را به‌واسطهٔ او از میان بردار، و اندکیِ جمعیّت ما را فزونی بخش، و ذلّت ما را به عزّت بدل نما، و خاندان ما را به برکت و رحمت او بی‌نیاز گردان، و خسارات ما را جبران کن، و فقر ما را برطرف نما، و نقایص ما را ترمیم کن، و گرفتاری ما را از میان بردار، و در قبال مردمْ ما را روسفید گردان، و گرفتاران ما را رهایی بخش، و مطالبات و تقاضاهای ما را برآورده بفرما، و وعده‌های ما را جامهٔ عمل بپوشان، و خواست‌های ما را به منصّهٔ اجابت برسان، و بیشتر از آنچه مورد رغبت و

---

[1] ترجمه از *رسالهٔ نکاحیّه*، ص ٥٦.
[2] ترجمه از *وظیفه فرد مسلمان در حکومت اسلام*، ص ٣٥.
[3] خ ل: أعزِزْ.

اشتیاق و تقاضای ما است عنایت بفرما.»] (معلّق)

یا خَیرَ المَسئولینَ و أوسَعَ المُعطینَ! اشفِ بِهِ صُدورَنا و أذهِب بِهِ غَیظَ قُلوبِنا، و اهدِنا بِهِ لِما اختُلِفَ فیهِ مِنَ الحَقِّ بِإذنِكَ، إنَّكَ تَهدی مَن تَشاءُ إلَی صِراطٍ مُستَقیمٍ؛ و انصُرنا عَلیٰ عَدوِّكَ و عَدوِّنا. إلَهَ الحَقِّ، آمینَ!

[«ای کسی که از میان تقاضا شدگان بهترین هستی، و از میان عطاکنندگانْ بذل و بخششت وسیع‌تر و بیشتر است! به‌واسطهٔ وجود آن حضرت سینه‌های غم‌دیدهٔ ما را التیام بخش، و حقد و کینه و کدورت بین دل‌ها را برطرف بفرما، و در مواقف سرگشتگی و حیرت و شکّ و تردید، به‌واسطهٔ وجود او ما را به راه راست و حقّ مستقیم دلالت بفرما؛ زیرا فقط ذات اقدس تو است که هر که را بخواهی به راه راست و صراط مستقیم هدایت می‌نمایی! و ما را بر دشمنانت و دشمنانمان نصرت عنایت کن. ای پروردگار بر حق، آمین!»] (معلّق)

اللَهمَّ إنّا نَشکو إلَیكَ فَقدَ نَبیِّنا صلواتك علیه و آله، و غَیبَةَ إمامِنا[1] و کَثرَةَ عَدوِّنا و قِلَّةَ عَددنا، و شِدَّةَ الفِتَنِ بِنا، و تَظاهُرَ الزَّمانِ عَلَینا! فَصَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، و أعِنّا عَلَی ذَلِكَ بِفَتحٍ مِنكَ تُعَجِّلُهُ، و بِضُرٍّ تَکشِفُهُ، و نَصرٍ تُعِزُّهُ، و سُلطانِ حَقٍّ تُظهِرُهُ، و رَحمَةٍ مِنكَ تُجَلِّلُناها، و عافیَةٍ مِنكَ تُلبِسُناها؛ بِرَحمَتِكَ یا أرحَمَ الرّاحِمین.[2]

[«بار پروردگارا! ما در فقدان پیامبرمان که درود تو بر او و آلش باد، و غیبت امام و پیشوایمان، به تو التجاء و شکوه می‌آوریم، و از کثرت دشمنانمان و قلّت تعدادمان و شدّت فتنه‌های زمان و پشت‌کردن زمانه، به تو التماس می‌نماییم. پس بر محمّد و آل او درود فرست، و ما را بر فتح و پیروزی بر اعداء کمک و مساعدت بنما، و ضرر و زیان را از ما بردار، و نصرت و ظفر را با عزّت و شوکت نصیب ما بگردان، و سلطان حق را ظاهر و آشکار بنما، و لباس رحمت واسعهٔ خود را بر قامت ما بپوشان، و عافیت و صلاح امور را رداء ما قرار ده! به رحمت خود، ای ارحم‌الرّاحمین.»] (معلّق)

---

[1] خ ل: ولیّنا.

[2] *الإقبال*، ج ۱، ص ۱۴۳، فقراتی از دعای شریف افتتاح.